روزنامه شرق

جهان

نگاهی به کتاب «از کوچه سام» نوشته هوشنگ گلمکانی — صفحه ۸

بی معیاری، فضا را آشفته می کند — صفحه ۸

روزنامه — صفحه ۱۰

عکس: AP

داستان کهنه‌سرباز روس از افغانستان تا «دونتسک»

بهاره محبی

اوکراین کشوری که ما می‌شناسیم، مرده است. این کشور به لحاظ جغرافیایی، نژادی و زبان به دو بخش تقسیم شده و درگیر جنگی تمام‌عیار و خونین است. دیر یا زود اوکراینی‌ها، جامعه اروپا، روس‌ها و آمریکایی‌ها این واقعیت را می‌پذیرند؛ دیر یا زود اوکراین به دو بخش تقسیم می‌شود. اما در جریان این درگیری‌های خونین زندگی‌های بسیاری تغییر کرده و از دست رفته است. روزنامه روسی «نوایا گازتا» که یکی از رسانه‌های منتقد سیاست‌های کرملین است در گزارشی به قلم النا کوستیوچنکو از کسانی می‌نویسد که برای گذران روزگار تفنگ به‌دست‌گرفتن در مناطق جنگی را برمی‌گزینند و درد و رنجی عظیم را به خانواده خود روا می‌دارند.

با او صحبت نکنید خبرنگار است!

اوگنی کرولنکو در سال ۱۹۶۷ در اتحاد جماهیر شوروی به دنیا آمد و در سال ۲۰۱۴ میلادی در اوکراین درگذشت. داستان زندگی این مرد نمونه‌ای از سرگذشت کسانی است که از مرزهای روسیه عبور کردند تا مبارزه کنند.

در نخستین ساعات روز سی‌ام ماه می خودرو کامیون یخچالی از پست نگهبانی مرزی در اوسپنکا عبور کرد یک لندکروز سیاه‌رنگ در پس کامیون حرکت می‌کرد. نزدیک ساعت ۴:۳۰ صبح کامیون محموله خود را تخلیه کرد. مطمئن نبود که دقیقا کجاست. احتمالا سردخانه‌ای در یک پایگاه نظامی در منطقه مرزی روستو.

نگهبانان آن شب پست مرزی اوسپنکا می‌گویند سه‌مرد سرتا پا مسلح از نگهبانان مرزی خواستند تا هنگام عبور کامیون از مرز چراغ‌های تلفن همراه خود را خاموش کنند و دستگاه‌های فرستنده و گیرنده‌هایشان را هم ضبط کردند. نگهبانان نتوانسته‌اند هیچ نشانه‌ای از کامیون و علامت یا آرم حک‌شده روی آن را مشاهده کنند. آنها نه‌تنها مدارک خودرو و اجازه عبور را بررسی نکردند، بلکه اصلا عبور چنین خودرویی از مرز را ثبت هم نکردند.

قسمت سردخانه کامیون حامل اجساد ۱۳ جنگجوی روس بود که در درگیری ۲۶ ماه می در نزدیکی دونتسک کشته شده بودند. با هشدار مقام‌های (دولت خودخوانده) جمهوری خلق دونتسک خبرنگاران کامیون را تا منطقه دنبال کردند. خبرنگاران نام دو نفر از قربانیان را منتشر کردند: سرگئی ژدانوویچ و یوری آبروسیموف. سپس دو نام دیگر در شبکه‌های اجتماعی منتشر شد آلکسی یورین و آلکساندر افروموف؛ کسانی که جزو نیروهای وظیفه هنگ چهل‌وپنجم نیروهای ویژه یگان نیروی هوایی روسیه بودند.

به نظر می‌رسید سردخانه بی‌نامی که اجساد به آنجا منتقل شده بود در واقع یک بیمارستان نظامی در حومه روستوف با نام «ووئنود» شهرک نظامی کوچکی بود با چندین یگان نظامی و یک فرودگاه کوچک. بیمارستان نظامی بخشی برای دریافت و ارسال کشته‌شدگان شناسایی‌شده دارد. این بیمارستان همچنین سردخانه بسیار بزرگی با گنجایش حدود ۴۰۰جسد را دارد که در جنگ چچن مورد استفاده قرار گرفت. با این حال وقتی برای تحقیق رفتم به من گفته شد هیچ جسدی در این ووئنود نیست. النا ولکووا، مسوول مرکز، می‌گوید در آنجا هیچ جسدی وجود ندارد چرا که اجساد باید با حکم دادگاه در این مرکز نگهداری شوند و اگر اجسادی با چنین حکمی به این مرکز منتقل می‌شد، او حتما اطلاع داشت.

خبرنگاران منطقه نظامی قفقاز شمالی به من گفته‌اند سردخانه نظامی تنها اجساد نظامیان کشته‌شده را نگهداری می‌کند و چون من به دنبال کشته‌شدگان غیرنظامی هستم، باید جای دیگری راجست‌وجو کنم. دو زن و سه مرد در نزدیکی در ورودی بیمارستان و سردخانه ووئنود ایستاده‌اند و با جست‌وجو در میان تصاویر یک گوشی همراه آیفون به دنبال عکسی مناسب برای سنگ‌قبر هستند. یکی از آنان با قدی بلند و مویی خاکستری کناری ایستاده و در انتظار استفاده از گوشی تلفن است. از آنان می‌پرسم آیا در انتظار تحویل گرفتن جسد هستند. پاسخ می‌دهند بله و می‌گویند فرد موردنظر در نزدیکی فرودگاه دونتسک کشته شده است. از من می‌پرسند چه کسی هستم؟ وقتی پاسخ می‌دهم خبرنگارم فورا از من می‌خواهند که از آنها فاصله بگیرم یا آنجا را ترک کنم. زن جوان با چهره‌ای گرفته می‌گوید: «اگر وجدان داشته باشی هیچ عکسی از ما در اینجا نمی‌گیری!» چهره‌اش به نظرم عجیب می‌آید. تنها بعدها بود که متوجه شدم آنچه در چهره این زن دیدم نه غم‌واندوه که احساس ترس بود.

پس از گذشت حدود ۴۰دقیقه، جمعی از مردان با صورت‌های آفتاب‌سوخته و لباس‌های رنگ‌ورورفته ظاهر شدند. یکی از مردان به من نزدیک شد و پرسید: «از کجا فهمیدی که اجساد اینجا هستند؟» سپس برگشت و به تعدادی سرباز که در همان نزدیکی مشغول کشیدن سیگار بودند، گفت: «این زن یک خبرنگار است. با او صحبت نکنید.»

یک ساعت بعد یکی از مردان سوار بر خودرو جیپ به خانواده‌ای که منتظر جسد بودند نزدیک شد و فریاد زد: «بروید و ناهاری بخورید. مساله هنوز در دست بررسی است.» و خانواده محل را ترک کردند. بعدها متوجه شدم آنها امور را طوری برنامه‌ریزی کرده بودند که جسد را بدون تشریفات رسمی بازگردانند. روز بعد هم جسد سرگئی ژدانوویچ به صورت مخفیانه ارسال شده بود و برای این کار رومن تیکونوف، مدیر اجرایی حزب «روسیه متحد» مهم‌ترین حزب سیاسی حامی کرملین شخصا به روستوف رفته بود. تیکونوف همچنین مسوول گردان برادری، شبه‌نظامیان حامی مسکو نیز هست.

همسر گمشده

زن جوانی نزدیک مرکز خرید ایستاده است. او از من استقبال کرده و مرا به انبار مرکز خرید هدایت می‌کند. مردی جوانی در حال خوردن ساندویچ است اما به محض دیدن ما، محل را ترک می‌کند. نام زن لیانا الچاینی‌نوا است. به توصیه همکارش صفحه‌ای را به نام همسر گمشده‌اش اوگنی (ژانیا) کورولنکو متولد ۱۹۶۷ در شبکه اجتماعی Vkontakte که در واقع نسخه روسی همان فیس‌بوک است، راه‌اندازی کرده است. پیش‌تر نام ژانیا را در فهرست یکی از کشته‌شدگان درگیری‌های در حوالی فرودگاه دونتسک دریافت کرده بودم. مقام‌های دونتسک هم تایید کرده‌اند کورولنکو کشته شده و جسدش توسط یکی از همان خودروها به روستوف منتقل شده است.

لیانا دیگر اشکی برای ریختن ندارد؛ می‌گوید: «خوشحالم که حداقل همین‌طور رها نشده است. پیکرهای زیادی هنوز همان‌طور آنجا رها شده است. شنیده‌ام اجساد در حال متلاشی‌شدن هستند و سربازان اوکراینی قصد دارند آنها را بسوزانند.» او بیش از هشت‌روز در جست‌وجوی جسد شوهرش بوده است. او خیلی خلاصه از تجربه جهنمی‌اش می‌گوید: «ژانیا رفت بدون اینکه چیزی به من بگوید. یک عصر از محل کار به خانه برگشتم و این یادداشت را دیدم «خودرو در منزل آندریکس است.» سی‌ام ماه می بود که فهمیدم آندریکس به همراه ژانیا در افغانستان خدمت کرده است. او در واقع دوست ژانیا بود. آندریکس بود که نام مستعار ژانیا را در فهرست کشته‌شدگان دیده بود. من به او زنگ زدم و گفتم: «بله همه‌چیز تمام شد. جسد را ندیده‌ام اما می‌دانم که کشته شده است. بعدا تماس می‌گیرم و می‌گویم کجا و کی می‌توانی جسد را تحویل بگیری.»

لیانا ادامه می‌دهد: «تا ۱۱شب منتظر ماندم و بار دیگر با او تماس گرفتم. اما او گفت نمی‌داند اجساد کجا هستند و از من خواست که این پرسش احمقانه را دیگر تکرار نکنم. البته او دوباره با من تماس گرفت و گفت نام ژانیا در فهرست وجود دارد اما در بین جسدها در روستوف نیست. او گفت امکان شناسایی اجساد تقریبا وجود ندارد و شرایط کاملا شبیه جنگ در چچن است.»

لیانا می‌گوید: «اگرچه چیزهایی که شنیده بودم خیلی وحشتناک بود، اما سعی کردم فکرم را به کار بیندازم. من می‌توانستم از دست یا پایش ژانیا را شناسایی کنم؛ همچنین با استفاده از دندانش چون او یک دندان مصنوعی داشت. حتی می‌توانستم از دندانپزشک ژانیا بخواهم دندانی که خودش ساخته را شناسایی کند. فردای آن روز همکاران تلاش کردند تا از طریق آشنایان خود خبری از جسد ژانیا به دست بیاورند اما هیچ‌کس از اجسادی که به روستوف منتقل شده بود، اطلاعی نداشت. تنها فردی که در بیمارستان شهر روتسوف کار می‌کرد تایید کرده بود که کامیون‌هایی به شهر رسیده‌اند. تلاش کردم تا با سردخانه بیمارستان نظامی روتسوف تماس بگیرم اما آنها به محض شنیدن نام دونتسک تنها یک کلمه را تکرار می‌کردند: نه، نه!»

لیانا می‌گوید: «اگر نمی‌توانم جسد همسرم را تحویل بگیرم، می‌خواهم آن را ببینم یا حداقل عکسی از آن را به من نشان دهند.»

گردان برادری

با تیکونوف عضو ارشد حزب حاکم «روسیه متحد» تماس می‌گیرم. می‌دانم او شخصا جسد ژدانوویچ را از روتسوف منتقل کرده پس برایش توضیح می‌دهم در کنار من زنی نشسته که همسرش همراه ژدانوویچ کشته شده است. تیکونوف پاسخ می‌دهد من اشتباه می‌کنم و روزنامه ما (نوایا گازتا) مطالبی که منتشر می‌کند سراسر دروغ و براساس اطلاعات تایید نشده است. از او می‌پرسم آیا تمایل دارد با بیوه‌ای صحبت کند که هشت‌روز گذشته‌اش را در سردخانه‌ها به دنبال جسد همسرش بوده است؟ پاسخ می‌دهد: «اگر جرات داری بار دیگر با من تماس بگیر!» و گوشی را می‌گذارد. تلاش می‌کنیم تا با اعضای گردان برادری، کهنه‌سربازان جنگ شوروی در افغانستان و اعضای نیروهای مسلح تماس بگیریم. تلاش‌هایمان نتیجه‌ای ندارد. در بهترین حالت به ما وعده می‌دهند مساله را پیگیری کرده و نتیجه را اطلاع خواهند داد اما این اتفاق هرگز نمی‌افتد.

زود بازمی‌گردم!

«عزیزم دیروز نتوانستم این مساله را به تو بگویم چرا که تو برایم اهمیت داری و من نمی‌خواهم غمگینت کنم. می‌توانی ببینی که شرایط چقدر به‌هم ریخته است. برای من ماندن اینجا، بدون شغل و منبع درآمد، بسیار سخت است. احساس واقعی زنده‌بودن ندارم بیشتر مرده متحرکی هستم که راه می‌رود، حرف می‌زند و می‌خوابد. پس مجبورم که به دونباس بروم. آنجا منتظر من هستند. آینده‌ای بهتر در آنجا انتظار مرا می‌کشد. اگر بتوانم زنده بازگردم، همه‌چیز را با جزییات برایت توضیح خواهم داد. دوستت دارم. نگران نباش من فقط مدتی کوتاه از تو دور هستم.»

کهنه‌سرباز جنگ افغانستان

در حدفاصل ماه می ۱۹۸۵ و می ۱۹۸۷ میلادی پیش از اینکه لیانا و همسرش با یکدیگر آشنا شوند، ژانیا در افغانستان به‌عنوان تفنگدار خدمت می‌کرد. او در این‌باره زیاد صحبت نمی‌کرد. لیانا می‌گوید: «او تلاش می‌کرد تا جایی که می‌تواند خاطرات مربوط به آن دوران را فراموش کند. او در مدت حضورش در افغانستان به‌شدت مجروح شده و مدتی را در بیمارستان سپری کرده بود.» وی ادامه می‌دهد: «در مدتی که ژانیا در افغانستان بود مادرش دوبار نامه‌ای دریافت کرده بود با این مضمون که وی کشته شده است. مادرش پس از دریافت دومین نامه دچار حمله قلبی شد.»

والدین ژانیا دیگر در قیدحیات نیستند. تنها خانواده باقیمانده وی لیانا است و دختر شش‌ساله‌ای از نخستین ازدواجش. ژانیا در واقع یک قفل‌ساز بود و اسناد و مدارک نظامی‌اش نشان می‌دهد سابقه مجرمانه کوچکی هم داشته است. علاقه زیادی به مطالعه داشته است. به بازی‌های رایانه‌ای از جمله استالکر، ورلد او تنکس و... علاقه داشت. و برای امرار معاش این بازی‌ها را روی سیستم‌های رایانه‌ای دوستانش نصب می‌کرد. او برای این کار سفارش قبول می‌کرد. اما روزی رسید که دوستانش دیگر برای خدمات وی پولی پرداخت نمی‌کردند. او برای پرداخت هزینه‌های دخترش و امرار معاش روزانه نیاز به پول داشت.

لیانا فکر می‌کند شرایط سخت مالی ژانیا را مجبور کرد تا پای در این مسیر بگذارد. او گاهی از رفتن به دونتسک صحبت می‌کرد اما لیانا همواره خود را قانع می‌کرد که او این ایده را اجرایی نخواهد کرد. پس از اینکه رفت هم مرتب در شبکه اجتماعی برایم پیام می‌گذاشت که «نگران نباش. من همین‌جا در مرز روتسوف هستم. هر روز با دوستانم فوتبال و والیبال بازی می‌کنم و همه‌چیز خوب است. شرایط بهتر خواهد شد.»

تصاویری از مردگان

افراد زیادی این مجموعه تصاویر را دیده‌اند؛ مجموعه تصاویری از اجساد کشته‌شدگان حامی روسیه در درگیری‌های داخلی اوکراین که دیدن آنها برای افراد زیر ۱۸سال توصیه نمی‌شود؛ تصاویری از چهره کشته‌شدگان به همراه نام آنها. این تصاویر در ۳۱ماه می توسط بلاگرهای اوکراینی منتشر شد. شانزدهمین تصویر، تصویر ژانیا بود. لیانا می‌گوید: «این تصویر زیاد شبیه او نیست. البته چانه‌اش شبیه چانه ژانیاست. اما سروصورتش شبیه ژانیا نیست. اما تتوها همان تتوست. موهایش خیلی بلند است، موهای ژانیا به این بلندی نبود. اما چانه‌اش و این تتو می‌گوید این تصویر و جسد متعلق به ژانیاست.»

مراسم ترحیم

در کنار خانواده‌های دیگر در بیرون محوطه بیمارستان ایستاده‌ایم. مسوولان بیمارستان اجازه نمی‌دهند که فردی وارد سردخانه شود. به لیانا گفته شده که همسرش به صورت داوطلبانه برای حمایت از جدایی‌طلبان اوکراینی حامی روسیه وارد میدان جنگ شده و تیر خورده است. به ما گفته می‌شود تنها با اجازه رییس بیمارستان است که می‌شود وارد سردخانه شد اما رییس بیمارستان هم اجازه ندارد که به کسی چنین اجازه‌ای دهد. سرانجام یک نگهبان امنیتی می‌گوید: «به شما شماره تلفن FSB داده می‌شود. با آنجا تماس بگیرید مشکلتان حل می‌شود. به ما گفته شده نگذاریم وارد شوید. واقعا دوست دارم کمکتان کنم اما اجازه ندارم.» لیانا تماس می‌گیرد و اشک‌ریزان داستان را برای فردی آن سوی خط توضیح می‌دهد. می‌گوید باید شوهرش را به خاک بسپارد یا حداقل جسد همسرش را از نزدیک ببیند. به لیانا گفته می‌شود جسد همسرش در محلی مخفی نگهداری می‌شود و به دلایل امنیتی تحویل داده نمی‌شود. فرد آن‌سوی خط، تلاش می‌کند تا لیانا را متقاعد کند که شوهرش قطعا مرده و توسط هم‌قطارانش شناسایی شده است. بنابر این نیازی به تایید او نیست. به لیانا که به پهنای صورت اشک می‌ریزد، گفته می‌شود جسد به روسیه تحویل داده خواهد شد اما تشریفات خاکسپاری برای وی قطعا انجام خواهد شد.

اوکراین به لحاظ جغرافیایی، نژادی و زبان به دو بخش تقسیم شده و درگیر جنگی تمام‌عیار و خونین است. دیر یا زود اوکراینی‌ها، جامعه اروپا، روس‌ها و آمریکایی‌ها این واقعیت را می‌پذیرند؛ دیر یا زود اوکراین به دو بخش تقسیم می‌شود. اما در جریان این درگیری‌های خونین زندگی‌های بسیاری تغییر کرده و از دست رفته است

یادداشت

روی دیگر جنگ در شرق اوکراین

جنگ در شرق اوکراین اغلب به‌عنوان درگیری نظامی میان نیروهای دولتی و شهروندان روس یا حامی روسیه مطرح شده است. اما این سکه روی دیگری هم دارد؛ جنگ نیروهای آموزش‌دیده روسی با شهروندان اوکراینی که فاقد کمترین تجربه نظامی هستند. این در حالی است که نیروهای مسلح اوکراین با حدود ۱۳۰هزارپرسنل و سرباز که به تسلیحات بسیار قدیمی مجهز هستند قدرت عرض‌اندام در برابر ارتش روسیه را ندارند.

اکنون پارلمان اوکراین با تصویب طرح دولت برای بستن یک‌ونیم‌درصد مالیات جنگی بر درآمدهای شهروندان تلاش دارد تا حدودی این خلأ را جبران کند. گفته شده دولت اوکراین امیدوار است، از این طریق نزدیک به سه‌میلیارد گریونا (۲۴۱میلیون‌دلار) درآمد اضافی داشته باشد. قرار است این مبلغ برای تقویت نیروهای نظامی در مبارزه با شورشیان و بازسازی تاسیساتی که در اثر جنگ صدمه دیده‌اند، هزینه شود؛ طرحی که با حضور مستمر مردان سبزپوش روس در میادین جنگی امید چندانی به موفقیت آن نیست.

«مردان سبزپوش روسی» برای برگزاری همه‌پرسی جدایی در شبه‌جزیره کریمه با چراغ خاموش وارد اوکراین شدند و با آغاز ناآرامی‌ها در ماه آوریل، جنگجویان آموزش‌دیده روسی هم از چچن به شرق اوکراین رسیدند آن هم در شرایطی که صدها هزار نیروی نظامی روس به‌طور رسمی در مرزهای دو کشور مستقر شدند. به گفته سازمان ناتو، اکنون بیش از ۴۰هزارنفر از نیروهای مسلح روسیه در حاشیه مرز با اوکراین مستقر هستند اما واقعیت این است که اوکراینی‌ها از زمان سقوط اتحاد جماهیر شوروی، ارتش مناسب خود را نداشتند. به همین دلیل وقتی نخستین گلوله شلیک شد، نیروهای مسلح اوکراین خود را فلج‌شده یافتند. بیماری همه‌گیر فساد و بی‌نظمی بوروکراتیک مدت‌هاست ارتش اوکراین را زمین‌گیر کرده است. تسلیحاتی کمی هستند که هنوز کار می‌کنند و می‌شود از آنها استفاده کرد. گفته می‌شود یک شرکت خصوصی ۲۵۰بالگرد نظامی را از وزارت دفاع اوکراین اجاره کرده است. رهبران اوکراین هیچ‌گاه به احتمال استفاده از نیروهای نظامی خود نیندیشده بودند به‌جز چند مورد ماموریت حافظ صلح سازمان‌ملل متحد. وقتی جنگ در شرق اوکراین آغاز شد در زمان کوتاهی مشخص شد که فرهنگ نهادینه‌شده فساد در ساختار حکومتی مانع از آن شده تا ثروت این کشور در جاهایی که مورد نیاز است هزینه شود. به همین دلیل شهروندان معمولی که شاهد ناکارآمدی ارتش بودند بدون هیچ پشتوانه و تجربه‌ای به یگان‌های نظامی پیوستند و کمپین‌های زیادی در شبکه‌های اجتماعی با عنوان «کمک به ارتش» آغاز به‌کار کردند. سازمان‌دهندگان این کمپین‌ها با استفاده از سایت‌هایی چون PayPal و web money به جمع‌آوری کمک‌های نقدی مردم اوکراین در داخل و خارج از کشور پرداختند و تلاش کردند تا مایحتاج نظامیان را فراهم کنند. اولکسی ملنیک، کارشناس نظامی در این‌باره می‌گوید: «ارتش اوکراین به حدی ناکارآمد بود که خودروهای زرهی آن توسط شورشیان و مردم عادی غیرمسلح متوقف و خلع سلاح شدند و اسلحه نداشتند و نمی‌توانستند گلوله‌ای شلیک کنند.» به گفته وی، شکست‌هایی نظیر این بود که اوکراینی‌ها حامی دولت مرکزی را واداشت تا آستین‌ها را بالا زده و خود با دست خالی به جنگ نظامیان آموزش‌دیده روسی بروند.

نگاه

قربانیان فراموش‌شده جنگ اوکراین

آنا نمتسوف

در سه‌ماه اخیری که جنگ در شرق اوکراین را پوشش‌خبری داده‌ام بارها و بارها شاهد اشک‌هایی بوده‌ام که روی گونه‌ها جاری شده است؛ گریه کودکان، مردان و زنانی در تمام سنین. اشک‌هایی جانگداز که از ناامیدی، ترس یا فقدان عزیزی حکایت داشت. پروازی که دوشنبه صبح ۱۷جولای در دونتسک سقوط کرد زندگی‌های بسیاری را تغییر داد. البته زندگی در شهرهای مرزی روسیه و اوکراین مدت‌هاست که تغییر کرده است. روزهای متوالی است که موشک‌ها بازار مرکزی شهر دونتسک، داروخانه، کارخانه محلی و ساختمان‌های مرتفع را هدف قرار می‌دهند. از زمان سقوط هواپیمای مسافربری مالزی اغلب شبکه‌های خبری در گوشه و کنار دنیا این سقوط را تحولات مربوط به این واقعه و پیامدهای آن را با جزییات پوشش می‌دهند. اما تصور نکنید که این تنها داستانی است که این روزها در شرق اوکراین در جریان است. داستان دیگری هم همزمان در جریان است که رسانه‌ها و مخاطبان از پرداختن به آن خسته شده‌اند: عملیات نظامی نیروهای دولتی اوکراین علیه شورشیان جدایی‌طلب دونتسک و حومه آن.

یک زن ساکن دونتسک با گلایه از دوست عکاس ایتالیایی من که می‌گوید: «همه اینها تقصیر شماست. این نتیجه جنگ تبلیغاتی است که روسیه به راه انداخته است.» دوست من که متوجه سخنان زن نمی‌شود برای مدتی از عکس‌گرفتن دست می‌کشد. زن مسن‌تر دیگری می‌گوید: «ما واقعا برای سرنشینان هواپیمایی که سقوط کرده متاسفیم اما می‌خواهیم که دنیا صدای ما را هم بشنود. ما هم در اینجا کشته می‌شویم.»

واقعیت این است که پس از سقوط هواپیما تمرکز اغلب رسانه‌های جهان به این مساله معطوف شده اما آنچه فراموش شده این است که جنگ در شرق اوکراین همچنان ادامه دارد. همچنین آنچه به‌نظر می‌رسد دو طرف این جنگ فراموش کرده‌اند این است که مناطقی که آنها برایش می‌جنگند مملو از غیرنظامیان است. هم ارتش اوکراین و هم شورشیان در شهرهای پرجمعیت از سلاح سنگین استفاده می‌کنند. به گفته منابع دیده‌بان حقوق‌بشر، مدارک و شواهد کافی وجود دارد که حداقل در چهار مورد نیروهای دولتی با موشک‌های گراد مناطق غیرنظامی را هدف قرار داده‌اند.

اگرچه مسوولان دولتی در کی‌یف، پایتخت اوکراین، هرگونه دستوری مبنی بر استفاده از موشک‌های گراد در دونتسک و دیگر شهرها را تکذیب می‌کنند اما به اذعان خود این مقام‌ها، جنگ در شرق اوکراین به مرحله بی‌رحمانه‌ای رسیده است. و البته معنی این سخن آن است که ما شاهد اشک‌های بیشتر و از دست‌رفتن زندگی‌های بیشتری خواهیم بود. دونتسک تنها شهری نیست که شهروندانش زیر گلوله و بمب‌های بی‌هدف و هدف‌دار به‌دنبال سرپناه می‌گردند. سازمان امنیت و همکاری در اروپا گزارش داده است که تنها در چند هفته گذشته نزدیک به ۲۵۰غیرنظامی در شهر لوهانسک و حومه آن کشته شده‌اند. این در حالی است که نقشه منطقه سفر جنگی روزبه‌روز در حال گسترش است. اما پرسش اساسی این است که آیا روش دولت اوکراین برای حل بحران شورش در مناطق شرقی کارگر خواهد افتاد؟ آن هم در شرایطی که استفاده نیروهای دولتی از سلاح سنگین نظیر موشک‌های گراد در مناطق غیرنظامی تنها خیل عظیمی از ساکنان را به همراهی با شورشیان می‌کشاند.

افراد بسیاری از دونتسک و حومه آن مهاجرت کرده‌اند. اما داستان برای بسیاری از این افراد که خانه خود را در منطقه جنگی رها کرده‌اند به پایان نرسیده است. اغلب این افراد یکی از اعضای خانواده، دوست یا عزیزی را پشت‌سر به جا گذاشته‌اند. چند روز پیش تلاش کردم تا زنی که مانند کودکان گریه سر داده بود را آرام کنم. یک بعدازظهر گرم ماه جولای بود و ما زیر درختان سیب و گیلاس در بیرون محوطه محل کار وی ایستاده بودیم. لاریسا زوروا، آموزگار ۴۹ساله یتیمخانه‌ای در تورز، روستایی که بقایای هواپیمای سقوط‌کرده در آن پیدا شد، از وحشت عظیمی که چند روز پیش شاهد آن بود برایم گفت: کابوس باران جسد انسان. هشت‌جسد در بیرون محوطه یتیمخانه افتاده است و دو جسد در باغچه روبه‌روی در ورودی. آن هم در شرایطی که نیروهای دولتی و شورشیان تنها چند کیلومتر آن طرف‌تر درگیر جنگی تمام‌عیار بودند. (وقتی ما مشغول صحبت بودیم صدای شلیک گلوله و توپ همچنان شنیده می‌شد)

لاریسا می‌گوید بدترین قسمت داستان وقتی بوده است که کودکان یتیمخانه، در رده سنی ۹ تا ۱۶ سال، به تماشای اجسادی ایستاده‌اند که از آسمان بر زمین می‌افتاده و برخی از آنها تصور می‌کردند این اجساد پرنده‌هایی بزرگ هستند که به سوی زمین می‌آیند. لاریسا در پایان از من پرسید، چه زمانی صدای گلوله‌ها و خمپاره‌ها مردم منطقه و دولت اوکراین را از خواب بیدار خواهد کرد؟ این کابوس‌ها کی به پایان خواهد رسید. مردم این منطقه تا پیش از فاجعه سقوط هواپیمای مسافربری مالزی تلاش می‌کردند تا با وحشت ناشی از جنگ کنار بیایند. اما حالا احساس می‌کنند که جهان آنها را به خاطر سقوط این هواپیما سرزنش می‌کند. واقعیت این است که افراد بسیار کمی می‌توانند وحشت، ترس، ناامیدی و دردی که مردم این منطقه هر روز تجربه می‌کنند را درک کنند.

منبع: نشریه فارین پالیسی